

# دربارهٔ پولیتیا، عنوان اصلی جمهوری افلاطون

## نوشتهٔ لنسلوت فلچر

ترجمه و تحشیهٔ هادی خردمندپور

### توضیح به خوانندگان

در اواخر بهار امسال و برحسب اتفاق در وبلاگی چشم افتاد به مقالهٔ تأملاتی در باب ترجمهٔ «جمهوری» افلاطون نوشتهٔ رسول نمازی.<sup>۱</sup> این مقاله یکسره مبتنی است بر تفسیر موسوم به اشتراؤسی؛ تفسیری که لئو اشتراؤس از پولیتیا (= جمهوری)، مهمترین دیالوگ افلاطون، پیش نهاده و در فصل ۲ شهر و انسان<sup>۲</sup> بازنموده است. همچنین الن بلوم، شاگرد اشتراؤس، پولیتیا را به انگلیسی ترجمه و شماری یادداشت و یک جستار تفسیری به آن منضم کرده است و دیدگاه اشتراؤس را به عبارتی دیگر بیان می‌کند.<sup>۳</sup> مقالهٔ مذکور مملو از اشتباهات جدی است: بعضی ناشی از ناآگاهی مؤلف و اعتماد کامل به مراجع است؛ برای مثال، عنوانهای فرعی دیالوگهای افلاطونی را ثراسولوس اسکندرانی (Θρασυλλος) در سدهٔ یکم مسیحی ابداع کرده (دیوگنس لائرتیوس 3.57) و ارسطو ۳۰۰ سالی قبل این ابداع مرده است اما نمازی ضمن ارجاع به سیاست 1261A می‌نویسد «قابل توجه است که ارسطو مانند بعضی نکات کلیدی دیگر به عنوان دوم جمهوری هم اشاره‌ای نمی‌کند». بسیاری دیگر از اشتباهات ثمرهٔ متابعت وی از مکتبی است که نزد افلاطون‌پژوهان به مکتب پیروان لئو اشتراؤس یا مکتب شیکاگو معروف است. مایهٔ خرسندی است که اکنون طرح برخی آرای موافقان و مخالفان این مکتب به فارسی هم ممکن شده. بنده ابتدا قصد کردم همچنانکه او آرای اشتراؤس و بلوم را تخلص و تألیف کرده است، آرای مخالفان را تخلص و تألیف کنم اما عاقبت در «راه طولانیتر» (پولیتیا 435D و 504B) پا گذاشتم. اصل مقالهٔ حاضر ۹ سال پیش در وبسایت شخصی لنسلوت فلچر که پیشتر از اشتراؤسیان بود، منتشر شده<sup>۴</sup> و متنی است ساده؛ اما به خود سخت گرفتم و کوشیده‌ام به خواننده در فهم بهتر و آسانتر مطلب کمک کنم؛ از همین روی اشتباهات تاپی و ارجاعی نویسنده را اصلاح کردم و پی ماخذ او گشتم و آنها را در متن یا حاشیه نوشتم و منقولانش را در مواضعی تصحیح و تکمیل کردم و

(1) <[gphilosophy3.blogfa.com/post/4](http://gphilosophy3.blogfa.com/post/4)>

(2) Leo Strauss, *The City and Man* (Chicago U.P. 1964).

(3) Allan Bloom, *The «Republic» of Plato*, tr. with notes and interpretive essay (Basic Books 1991<sup>2</sup>).

(4) Lancelot R. Fletcher, On the Title of Plato's «Republic» (POLITEIA): <[goo.gl/oDHW18](http://goo.gl/oDHW18)>

املاى يونانى کلمات و مطالبى ديگر که بين [] و گاه () آمده و بالاخره حواشى متعدد به اين ترجمه افزودم تا به فايده مطالعه آن بيفزاييم. عبارت ميان \* []\* در نقل ص ۱۰ افزوده نويستنده است.

~ مهر ۹۵

## I

موقع شروع کار نگارش اين متن فقط مى خواستم چند کلمه اى به سخن ان بلوم درباره اشتقاق politeia [پوليتيا (πολιτεία)]<sup>۵</sup> — عنوان يونانى جمهورى افلاطون — از polis [پوليس (πόλις)] و معنای کلمه اخير بيفزاييم. اما در اين راه چند مسئله براي من مطرح شد.

اولی به عبارت ساده اين بود که افلاطون از عنوان پوليتيا چه در نظر داشته است. اول خيال کردم کافي است چنانکه در بند قبلى گفتم، فقط از اشتقاق و غيره بگويم اما سپس ملاحظه کردم که بايد بيشتر از اين گفت زيرا افلاطون کلمه اى را برگزيده که هم در زمان خودش و هم با التفات به زمان وقوع داستان اين ديالوگ بازتاب عظيم و پيچيده اى داشته است.

دومی که احتمالاً پيداى فلسفيتر باشد ناشى از اين واقعيت است که پوليتيا همزمان کلمه اى غريب و آشناست. در غربابتش که حرف چندانى نيست. منظورم از آشنائى هم رخنه ريشه کلمه پوليتيا، يعنى پوليس در قالب کلماتى همچون politics [علم سياست] و police [پليس] و policy [سياست] و metropolice [کلانشهر] و مانند اينها به انگليسى روزمره است. بعلاوه اگر به کلمه civitas [کيويتاس] که معادل راستين لاتينى پوليتياست توجه کنيم متوجه مى شويم که پوليتيا منشأ نامستقيم الفاظى مثل civic [مدنى؛ سياسى] و civilization [تمدن] و مانند اينها در انگليسى است.

اگر پوليتيا فقط کلمه اى غريب بود، ترجمه صحيحش محتملاً مانند ترجمه اشعار چينى به انگليسى کارى دشوار اما نه ضرورتاً فلسفى مى بود. باري تلاش براى ترجمه پوليتيا فقط تلاش براى دانستن آنچه نمى دانيم و معرفت به جهل خودمان نيست زيرا پوليتيا کلمه اى است همزمان غريب و آشنا. تلاش براى ترجمه پوليتيا تلاش براى دانستن مجدد اين نکته هم هست که معنای آن را بيشتر مى دانستيم اما حال به هر دليلی از يادش برده ايم. معضل ترجمه پوليتيا به عبارت ديگر معضلى است در تحصيل خودشناسى يا همان فرايند تدريجى شناخت آنچه که نمى دانستيم مى شناسيمش و بنا بر اين نمى دانستيم که نمى شناسيمش.

(۵) تلفظ صحيح آتى πολιτεία پوليتياست نه پوليته ثيا.

## II

بلوم می گوید Republic [جمهوری] معادل انگلیسی آن کلمه لاتینی است که کیکیرو برای ترجمه پولیتیا — عنوان یونانی [دیالوگ افلاطون] — بکار برد.<sup>۶</sup> پولیتیا بواسطه Polites [پولیتس (πολίτης)]، یعنی شهروند، از پولیس مشتق شده است و پولیس یعنی شهر؛ شهر به معنی اجتماع انسانهای واجد شیوه زندگی مشترک که اختیار حکومتشان و تأمین هزینه جنگشان و حفظ صلحشان با خودشان است نه به معنای سکونتگاه. پولیتس لفظاً یعنی آدمی متعلق به شهر. پولیتیا از فعل politeuo [پولیتئو (πολιτεύω)] که [شهروند بودن یا] انجام عملی در مقام شهروند معنی می دهد، مشتق شده است. کلمه regime [رژیم] به نظر بلوم بهترین معادل انگلیسی پولیتیاست.<sup>۷</sup> جان سالیس در کتاب هستی و لوگوس و عمدتاً به اقتضای بلوم چنین نوشته است:

« کلمه ای که به اقتضای ترجمه لاتینی کیکیرو به republic ترجمه شده πολιτεία است. منظور از republic در اینجا state [دولت] یا nation [ملت] نیست چون راست اینکه در حیات سیاسی یونانیان چیزی وجود نداشت که همتای ملت یا دولت مدرن باشد. الحق که تأکید مدام بر فرق ماهوی دولت مدرن و شهر یونانی بینهایت آسان است. پس برای درک معنای پولیتیا باید معنای پولیس را که پولیتیا از آن مشتق شده است دانست. البته این دو کلمه به یک معنی نیست؛ پولیتیا city [شهر یا پولیس] نیست، رژیم به معنای موسع آن است، چنانکه می گویم رژیم قدیم فرانسه. به عبارتی، پولیتیا همان کنستیتوسیون (constitution) است، به معنی گذاشتن سنگ اول تأسیس شهر [در مقام اجتماع انسانها] و ترتیب یا تنظیم نسبت حیات انسانها و قدرت سیاسی و نه به معنی قوانین شهر یا سند محتوی آن قوانین [که به قانون اساسی موسوم است].<sup>۸</sup>»

(۶) بلوم ۴۳۹. چنانکه در بخش IV خواهید دید، کیکیرو [سیسرن] کل دیالوگ را ترجمه نکرده و مقصود صرفاً ترجمه کلمه پولیتیاست به رویلیکا که لفظاً یعنی آنچه متعلق به عموم است. تصور می کنم او در ۵۴ یا حداکثر ۵۳ قم این معادل را پیش نهاده زیرا در نامه ای مورخ ژوئیه ۵۴ نام یونانی را نوشته اما در دیالوگ درباره قوانین (De legibus) که احتمالاً در سالهای ۵۴-۵۳ نوشته، پولیتیا را *de re publica* نامیده است؛ نک کیکیرو، نامهائی به اَطیکوس (Epistulae ad Atticum) 4.16.3 و درباره قوانین 2.14.

(۷) بلوم ۴۴۰؛ قس اشتراوس، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام (آگه ۱۳۷۳) ۱۵۵-۱۵۷. رژیم را باقر پرهام در این اثر به «نظام» ترجمه کرده است.

(۸) John Salis, *Being and Logos* (Indiana U.P. 1996<sup>3</sup>) 312 f.

رژیم به عقیده من ترجمه رضایتبخش پولیتیا نیست. کلمه رژیم از [regere]، کلمه‌ای لاتینی که به معنای rule [حکم راندن] است، مشتق شده. ریشه این کلمه و برخی کلمات انگلیسی مثل regulate [تنظیم کردن] و regal [شاهی] و regiment [مرتب کردن] یکی است. شهر و اعمال شهروندان که به هنگام استعمال لفظ پولیتیا مدام در پیش چشم ماست، به هنگام استعمال لفظ رژیم بتامی فراموش می‌شود. مفهوم حکمرانی در پولیس یونانی معدوم نبود اما ذات پولیس همانا که ترکیب مفهوم حکمرانی و مفهوم برابری بود و لذا حکمرانی را نه سلطه قهری یا ارادی یکی بر دیگری بلکه تبعیت همگان از حکمی که همگان در مقابلش برابری و در تصویب و تنفیذش مشارکت کرده‌اند، می‌دانستند.<sup>۹</sup> به قول ویکتور ارنبرگ

«شهروند منفردی که قاضی دادگاه یا عضو مجلس پانصد نفری [بوله (βουλή)] یا صاحب منصب یا عضو اِکلیسیا [Ecclesia یا ἐκκλησία] (شورای شهر) است، مجری احکام سیاسی نیست؛ هیئت جمیع شهروندان مجری این احکام است و دادگاه و مجلس مشورتی و مناصب دولتی و شورای شهر نمایندگان این هیئت. وجود این روح همگانی شهروندان، این ملات راستین اجزای پولیس، موکول است به اینکه شهروندان با دولت احساس یگانگی کنند و این وحدت هويت فاکت اساسی پولیتیاست. همچنین به همین دلیل بود که اصل نمایندگی با پولیس قرابتی نیافت. واجب بود که هر فرد مستقیماً و شخصاً در حیات دولت مشارکت کند. پولیس نه فقط خاک پرورش فرد خودآیین — که نهایتاً در تضاد با پولیس بود اما هرگز بی پولیس نبود — بلکه خاک پرورش شهروند پولیس بود؛ شهروندی که از سر اختیار و بی هیچ تردیدی هواخواه دولت بود و نماینده راستین انسان تمام و کمال یونانی.»<sup>۱۰</sup>

(۹) هانا آرت، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند (خوارزمی ۱۳۶۱) ۳۹-۴۱: «آزادی به‌عنوان پدیداری سیاسی همزمان با ظهور دولتشهرهای یونان پدید آمد و از زمان هروودوت به وضعی تعبیر شد که شهروندان در آن بتوانند بی‌آنکه کسی فرمان براند و فرقی میان فرمانروایان و فرمانبرداران وجود داشته باشد با هم زندگی کنند. مبین این «بیفرمائی» واژه isonomy بود که در میان صورتهای گوناگون حکومت که قدمای شناختند، تصور فرمان راندن در آن جائی نداشت. [۱۰۰]. فرض بر این بود که polis یا دولتشهر مبتنی بر isonomy یا تساوی در برابر قانون است نه دموکراسی. [۱۰۰] مراد از برابری در پیشگاه قانون که یوسوبهٔ واژه isonomy بیان می‌شد، برابری در میان همگنان بود نه تساوی وضع. [۱۰۰]. isonomy ضامن isotes یا برابری بود اما نه به دلیل آنکه همهٔ آدمیان برابر به جهان آمده یا برابر آفریده شده بودند بلکه بعکس، به این دلیل که انسانها «بر حسب طبیعت» (phusei) برابر نبودند و به نهاد یا تأسیسی مصنوعی یعنی همان دولتشهر (polis) نیاز داشتند که به برکت عرف یا قانون (nomos) ایشان را با هم برابر بگرداند.»

(10) Victor Ehrenberg, *The Greek State* (Blackwell 1960) 90.

معادل دیگری که سالیس پیش نهاده، یعنی کنستیتوسیون (constitution) چطور است؟ این کلمه چند مزیت دارد و مهمترینش اینکه معادل معیار پولیتیا در ترجمه عنوان برخی آثار و از همه مهمتر ترجمه پولیتای آتنی [Athenaios Politeia]<sup>۱۱</sup> منسوب به ارسطوست. این عنوان را تا آنجا که خبر دارم کسی به *The Athenian Republic* ترجمه نکرده و ترجمه معیار آن در زبان انگلیسی *The Athenian Constitution* یا *The Constitution of Athens* است.

همچنین اسامی انگلیسی مختوم به tion مثل constitution به اسامی یونانی مختوم به (-εια) eia مثل پولیتیا [Πολιτεία] paideia (پایدیا) [παιδεία]) شباهت چشمگیری دارند؛ هر دو گروه عموماً از افعال مشتق شده و ارجاع به یک عمل و نتیجه آن جزء کارکردهای هر دو است. مثلاً constitution را می‌توان عملی یا فرایند constituting [تأسیس] چیزی و یا نتیجه نهائی آن عمل دانست.<sup>۱۲</sup> به نظرم بسیار مهم است که پولیتیا را هم عملی یا فرایند شهروند شدن (که کلمه citizenship [شهروندی] گویا معادل مناسبش باشد) بدانیم و هم نتیجه این فرایند. مخلص کلام اینکه به نظر من constitution از regime معادل بسیار بهتری است اما باز به دلیل اینکه متضمن هیچ ارجاعی به پولیس و پولیتس نیست معادل نامناسبی است.

### III

پولیتیا در لغتنامه یونانی به انگلیسی لیدل و اسکات چنین تعریف شده است:

«I. نسبت شهروند با دولت، شروط و حقوق شهروند، شهروندی. معادل لاتینی: civitas [کیویتاس].  
 ۲. زندگی شهروند. II. زندگی و پیشه دولتمرد، حکومت، اداره. III. مثنی سیاسی، ساختمان یا اصول مؤسس یک دولت. ۲. حکومتی مبتنی بر منافع شهروندان: جمهوری. (مشتق از فعل پولیتو)»<sup>۱۳</sup>  
 پولیتیا بواسطه اسم پولیتس (شهروند) و فعل پولیتو (شهروند بودن، انجام عملی در مقام شهروند) از پولیس مشتق شده است. پولیس یعنی شهر یا مدینه که در اصل به معنای مکانی مستحکم [مثل دژ] بوده است نه سکونتگاه.<sup>۱۴</sup> هدف تحلیل زیر الزام می‌دارد به یاد بسپاریم که اولاً مفهوم پولیس فقط متضمن یک مکان نیست، متضمن اعمال خاصی هم هست و این اعمال خاص

<sup>(۱۱)</sup> ارسطو، اصول حکومت آتن، ترجمه و تحشیه محمدابراهیم باستانی باریزی [۱۳۴۲] [کتابهای جیبی ۱۳۸۸].

<sup>(۱۲)</sup> Merriam-Webster Coll. Dic. (2003<sup>m</sup>), sv.: an established law or custom; the act of establishing.

<sup>(۱۳)</sup> Henry Liddell & Robert Scott, *A Greek-English Lexicon* (American Book 1897<sup>g</sup>) 1240.

عبارت درون پرانتز از فلچر است. ایضاً رک <[goo.gl/OWVbIy](http://goo.gl/OWVbIy)>.

<sup>(۱۴)</sup> هنوز این معنی زنده است: مثلاً پیلیس (pilis) در زبان مردم لیتوانی یعنی دژ، قلعه، ارگ.

عبارت از دفاع و حمایت متقابل است که آن مکان را به انجامشان تخصیص داده‌اند و ثانیاً اینکه وجود قسمی تکثر افراد پیشفرض تلویحی انجام این اعمال است.

کلمه *acropolis* [آکروپولیس (*ἄκροπολις*)] را می‌توان به *high city* یا *high fort* [قلعه‌ای] یا شهری که بر بلندی ساخته باشند] ترجمه کرد.<sup>۱۵</sup> کلمه *astu* [آستو (*ἄστου*)] مبین سکونتگاه داخلی یا نزدیک آن مکان مستحکم بود. خوب است بگویم که در لاتین نیز گرچه کلمات کاملاً متفاوتی برای بیان این معانی استعمال می‌کردند، دقیقاً همین اشتقاق حفظ شده است. مدلول کلمه لاتینی *civitatem* [کیویتاتم] که *city* انگلیسی هم مشتق از آن است، عین مدلول پولیس است و این واقعیت از آنجا پیداست که کیویتاتم ریشه کلمه انگلیسی *citadel* [ارگ، دژ، قلعه، سنگر] نیز هست. سکونتگاه داخلی یا نزدیک مکان مستحکم را در لاتین *urbs* [اوربس] می‌نامیدند و در انگلیسی کلماتی مانند *urban* [شهری، شهرنشین] و *suburb* [حومه شهر] مشتق از آن است. ضمناً التفات کنید که هم زبان یونانی و هم زبان لاتین کلمات *astute* [دانا، زیرک، موشکاف] و *urbane* [مؤدب، خوش‌خلق] و نیز *politic* [آراسته، مهذب، سیاسی] و *civil* [مؤدب، سکولار، مدنی] و *civilized* [متمدن] را که موصف منش یا شخصیت انسان شهرنشین است به ما انگلیسی‌زبانان داده‌اند.)

در آن ویراست لغتنامه یونانی به انگلیسی لیدل و اسکات که دست من است،<sup>۱۶</sup> در تعریف پولیتئو (*πολιτεύω*) نوشته «شهروند یا آزادمرد بودن،<sup>۱۷</sup> آزادانه زیستن. داشتن صورت یا شکل خاص حکومت

(<sup>۱۵</sup>) آکروس یعنی بلند، مرتفع (*high*)؛ ایضاً نک ارسطو ۲۸ح ۰۱. در ایران هم آکروپولیس وجود داشته و قلعه فلک الافلاک از بهترین نمونه‌های بازمانده آن است. معادل فارسی آکروپولیس همان قهندز یا کهندژ است. ملک الشعرا در تصحیح تاریخ سیستان (خاور ۱۳۱۴) نوشته «شارستان خود شهرست که غالباً برگرد قهندزی واقع می‌شده و سوری [یا باروئی] برگرد اوست و آنچه بیرون از این سور باشد، آن را ربض خوانند به فتح‌تین» (۱۱ح ۳). پس فلک الافلاک قهندز و خرم‌آباد شارستان و حومه آن ربض است. حال می‌توان گفت شارستان همان آستو (*ἄστου*) و قهندز همان آکروپولیس و سور (بارو) همان تیخوس (*teikhous/τείχους*) و ربض همان گه (*ge/γη*) یا خرا (*khōra/χώρα*) یعنی زمینهای پیرامون آستوست. مجموع اینها پولیس است. از این دیدگاه البته پولیس صرفاً سکونتگاه است.

(<sup>۱۶</sup>) عبارت *to have public affairs administered in a certain way* (اداره امور عمومی به طریقی خاص) در سه ویراست هشتم (۱۸۹۷) و نهم (۱۹۴۰) و ویراست ۱۹۹۶ (ویراست نهم باضافه یک ضمیمه) یافت نمی‌شود و لابد افزوده خود فلچر است. ایضاً رک [googl/trhZOf](http://www.google.com/search?q=googl/trhZOf).

(<sup>۱۷</sup>) آزادمرد معادل *freeman* است. می‌دانید که در یونان باستان زن و برده و طفل پولیتس (شهروند) نبودند و لذا حقوق سیاسی (یا مدنی) [*civil rights*] هم نداشتند. پولیتس بدانه آزادمرد است.

(و به عبارتی یک <sup>۱۸</sup>polity)، ادارهٔ امور عمومی به طرز خاص، «پولیتو فعلی است مشتق از اسم پولیتس. شاید این واقعیت که اشتقاق فعل از اسم در انگلیسی به اندازهٔ اشتقاق اسم از فعل مرسوم نیست، منشأ دشواری ترجمهٔ پولیتیا به این زبان باشد. اسمهای کنشگر (agent nouns) در انگلیسی زیادند؛ اسمهایی مبین شخصی که عمل خاصی می‌کند. از اسمی مبین ماهیت اساسی یک عمل خاص می‌شود فعلی مبین همان عمل ساخت متبها بعید است که کار به جعل لغت و واژه‌سازی نکشد.

پس بیاید ریشه‌شناسی کامل پولیتیا را ملاحظه کنیم: پولیتیا اسمی است مشتق از فعل پولیتو و این فعل مشتق است از اسم پولیتس و خود پولیتس مشتق است از اسمی دیگر [یعنی پولیس] که برای اشاره به «مکانی مخصوص انجام عملی خاص به دست افراد متعدد» بکار می‌رفته (و به عبارت دیگر پولیس اسمی است متضمن معانی فعلی). بعلاوه پولیتیا اسمی است راجع به اعمالی مبین هستی آن افراد؛ هویت آنان بر ساختهٔ این واقعیت است که به پولیس تعلق دارند. بنابراین پولیتیا در یک آن مؤسس شهر در مقام شهر و شهروندان در مقام شهروندان است.

#### IV

پیشتر [در آغاز بخش II] اشاره کردم که بلوم گفته Republic «ترجمهٔ» لاتینی کیکروست از عنوان دیالوگ افلاطون که همان کلمهٔ یونانی پولیتیا باشد. خود Re publica [رپوبلیکا] لفظاً یعنی the people's thing [شیء یا چیزی از آن مردم]. فرق رپوبلیکا با پولیتیا چیست؟ اول اینکه مردم را جایگزین شهروندان می‌کند. (همهٔ مردم ساکن در فلان شهر شهروندانش نیستند و لذا علقه‌های مردم با علقه‌های شهروندان از آن حیث که شهروندند، یکی نیست.) دوم اینکه در ترجمهٔ پولیتیا به رپوبلیکا تمام ارجاعات به شهر نابود می‌شود و بالاخره اینکه ترجمهٔ کیکرو ابهام ذاتی پولیتیا را در ارجاع به هم عمل شهروندان و هم نتیجهٔ آن عمل از بین می‌برد زیرا پولیتیا به یک چیز یا شیء (re) صرف بدل می‌شود.

از همه شگفت‌انگیزتر اینکه کیکرو این معادل آشکارا ناصحیح را برای ترجمهٔ کلمهٔ پولیتیا هنگامی بکار برد که ظاهراً به ترجمهٔ کاملاً صحیحی از پولیتیا، موسوم به کیویتاس، دسترسی داشته است. اگر کیکرو همین معادل کیویتاس را برگزیده بود حالا ما این دیالوگ را به نامهای Citizenship یا Civilization می‌شناختیم.

<sup>(18)</sup> Merriam-Webster Coll. Dic. (2003<sup>rd</sup>), *sv.*: a specific form of political organization; the form or constitution of a politically organized unit; the form of government.

معتقدم از این واقعیت تاریخی که کیکرو معادل رپوبلیکا را برای ترجمه پولاتیا برگزیده باید این درس تاریخی-فلسفی را آموخت که از همان عصر او (که از عصر ما بسیار نزدیکتر به عصر افلاطون بود و اما باز چند قرن از آن فاصله داشت) نسبت عمل شهروندی و کرامندی شهر وضوح و معنایش را از دست داده بود.<sup>۱۹</sup> توجه به اینکه چگونه این موضوع حتی در مباحثه پولارخس و سقراط [در پولاتیا 331E-336A] بدل به معضلی می‌شود، واجب است.

## V

ذکر نکته‌ای درباره زمینه تاریخی درام پولاتیا برای درک کامل منظور افلاطون از انتخاب این عنوان ضرورت دارد. (شاید ذکر نکاتی درباره زمینه تاریخی انتشار این دیالوگ هم خوب باشد اما در حالی که می‌توان تاریخ نمایشی این دیالوگ را با دقت معقولی تعیین کرد، تعیین دقیق تاریخ انتشار پولاتیا کایش محال است و حدسهائی که زده‌اند اقلأ ده بیست سالی با هم اختلاف دارند.)

بلوم (۴۴۰ ح ۳) تاریخ نمایشی پولاتیا را همچون اکثر پژوهندگان «حدود ۴۱۱ ق م» می‌داند.<sup>۲۰</sup> و به کودتای سال ۴۰۴ الیگارکها که به سلطه کوتاه مدت دسته مشهور به «سی جبار» منتهی شد، در همان حاشیه اشارتی می‌کند و می‌نویسد «زمان گفتگوهای کتاب جمهوری به زمان [سلطه] «سی [جبار]» نزدیک است» اما یکی دو جمله بعدتر این جمله عجیب و غیرتاریخی را می‌نویسد: «مردانی که اینجا در روزگار خوشی برای مباحثه تئوریک [درباره سیاست] گرد آمدند، در عرصه پراتیک سیاسی بس زود در چنگ اشراش گرفتار خواهند آمد.»

به عقیده من این سخن از اشتباهات اساسی بلوم است و به عبارت دیگر معلوم می‌کند که او با فرض یافتن مباحثه‌ای تئوریک سراغ این دیالوگ رفته است. من مصرانه با این فرض مخالفم. بیشک سال ۴۱۱ برای شهروندان آتن ابدأ «روزگار خوشی» نبود. این سال بواقع تاریخ کودتای دیگر الیگارکها و وقوع بحرانی سیاسی-اجتماعی-کنستیتوسیونی است که اقلأ از کودتای ۴۰۴ وسعت و تأثیر بسیار بیشتری داشت. وقتی ماهیت بحرانی را که زمینه نمایشی گفتگوهای پولاتیا

(۱۹) برای عقیده کیکرو درباره پروژه افلاطون در پولاتیا و نوموسها (=قوانین) رک درباره قوانین 2.14-17

(۲۰) این سال پیشنهاد آوگوست یک است و البته مخالفان بسیاری دارد. برای بحثی نورک

Alexander Verlinsky, *Lysias' Chronology and the Dramatic Date of Plato's «Republic»*, *Hyperboreus* 20 (2014) 158-198.



را شکل می‌دهد بدانیم، قادر به تشخیص این نکته هم خواهیم شد که این گفتگوها در چنان زمینه‌ای با گفتگوهای کاملاً تئوریک بسیار فرق دارند. ذکر این نکته که خواست بازگشت به پاتریوس پولیتیا (πάτριος πολιτεία) patrios politeia] — که معمولاً به ancestral constitution [یعنی «نظام حکومتی گذشتگان» و به عبارت اصح «نظام حکومتی پدران»] ترجمه می‌شود — محور اصلی بحران کنستیتوسیونی سال ۴۱۱ بود، در پژوهشمان دربارهٔ معنای عنوان دیالوگ افلاطون حائز اهمیت خاصی است. ارسطو مخصوصاً کلیتوفون را کسی می‌داند که در ۴۱۱ و هنگام مذاکرات «جمع کنستیتوسیون آتن» در کولونوس (درست در بیرون آتن و مکان وقوع داستان نمایشنامه معروف [ایدیپوس در کولونوس] سوفوکلس) پیشنهاد کرد که برای رفع نقایص کنستیتوسیون [آن زمان آتن] به تحقیق دربارهٔ کنستیتوسیون ابداعی کلیستنس در عهد قدیم بپردازند. کلیتوفون از شخصیت‌های پولیتیا است (و در دفتر یکم این دیالوگ سخنان بس مختصری می‌گوید).<sup>۲۱</sup>

حتی بدون توجه به کودتای سال ۴۱۱ الیگارکها، باز نمی‌شود درست فهمید که چطور ممکن است این دوره تاریخ آتن را «روزگار خوش» نامید. ۴۱۱ بیستمین سال جنگ بزرگ پلپونسی بود و نکتهٔ مهمتر اینکه فقط حدود دو سال از شکست فاجعه‌بار آتینان در لشکرکشی به سیسیل می‌گذشت؛ همان لشکرکشی که فرجامش را ثوکودیدس [7.87.6] در یکی از درخشانترین جملات بازمانده از تمام نوشتارهای یونان باستان چنین وصف کرده است:

«این واقعه بزرگترین رویدادی بود که طی این جنگ بوقوع پیوست و به عقیدهٔ من بزرگترین واقعهٔ تاریخ یونان بود که برای طرف غالب بزرگترین پیروزی بحساب آمد و برای طرف مغلوب شدیدترین مصیبتها بود. سپاه آتن بکلی نابود گردید و پیاده‌نظام و نیروی جنگی و همه چیزش از بین رفت و از لشکری انبوه تنها عده‌ای اندک به شهر خود بازگشتند.»<sup>۲۲</sup>

برای درک بزرگی شکست آتن به این آمار توجه کنید: تخمین زده‌اند که حدود ۳۵,۰۰۰ آتنی ظرف دو سه ماه در سیسیل مردند که با شمار کشتگان ارتش امریکا طی هشت سال جنگ ویتنام مساوی است. این خسران را کشوری متحمل شد که جمعیتش از دولست میلیون نفر بیشتر بود و آن خسران را شهری که تمام جمعیتش از ۳۰۰,۰۰۰ نفر کمتر بود.

(۲۱) ارسطو ۱۱۹ (= پولیتای آتنی 29.3)، افلاطون، پولیتیا 340a.

(۲۲) توسیدیدس، تاریخ جنگ پلپونزی، ترجمهٔ محمدحسن لطفی (خوارزی ۱۳۷۷) ۰۴۴۶. این جملهٔ ۳۱ کلمه‌ای بسیار باشکوه که در ترجمهٔ فارسی به دو جمله تبدیل شده، لحنی خطابی و جناسی درخشان از باب افزایش تأکید و نیز یک تلمیح دارد و ناگفته پیداست که اینها در ترجمه غالباً از دست می‌رود.

چنانچه توجه کنیم که شکست آتن در سیسیل چه شکست بزرگ و پردامنه‌ای بوده و خصوصاً اینکه تصمیم به این لشکرکشی از همان ابتدا مناقشات بسیار برانگیخت و بسیاری آن را مصداق کله خری می‌دانستند و مخالفش بودند،<sup>۲۳</sup> دیگر تعجب نمی‌کنیم که این شکست موجد بحران کنستیتوسیونی عظیمی شده بود. بواقع شکست در سیسیل ظاهراً یگانه وضعی بود که موجب شد تعارضی که پیش از یک دهه در آتن پیوسته تلنبار شده بود سر باز کند. در این دوره همچنانکه حکومت پیوسته بیشتر دموکراتیک می‌شد (یعنی پیوسته بیشتر تابع منافع توده و خصوصاً توده فقرا می‌شد)، تمایل و تا حدی کنشهای مردان طبقات دارا و بورژوا اندیشندگان [intellectuals] بیشتر ضد دموکراتیک می‌شد.

نخستین کارهایی که پس از شکست در سیسیل انجام شد خصلتاً چاره‌جویی‌های موقتی بود اما هرچه بیشتر می‌گذشت بر حجم گفتگوی عمومی درباره لزوم تغییر شکل دموکراتیک حکومت برای حل بحران کنستیتوسیونی افزوده می‌شد. طبق ملاحظات مارتین استوالد

«نهادهای دموکراتیک را آتن از زمان [آغاز] اصلاحات سولون [در ۵۹۴] تا زمان شکست [سال ۴۱۵] در سیسیل حقیقتاً پروراند اما نه آتن و نه هیچ شهر دیگر یونان نظریه‌ای درباره دموکراسی و اصول روشن حاکمیت خلقی — یا تا آنجا که به بحثمان مربوط است، دیدگاهی منسجم درباره حکومت الگارشیک — نپرورانیده بود تا در ۴۱۳ رهنمای عمل باشد. آنتیان دلواپس\* [که این اصول را در جای دیگری هم نیافتند]\* مجبور شدند در میراث سیاسی خود به دنبال الگوئی برای خلق نظامی حکومتی که اشتباهات سالهای اخیر را تکرار نکند بگردند. از همین روی در حدوداً همان هنگام به برگرداندن کنستیتوسیون دولت به شیوه پاتریوس پولاتیا [...]] علاقه یافتند. حتی مخالفان دموکراسی مجبور بودند برنامه‌هایشان را کوششی برای اعاده اوضاع سیاسی گذشته مطلوب معرفی کنند. خواست اعاده گذشته برای شکلهی دوباره حال تا زمان استقرار دموکراسی باثبات تری که بر اصل حاکمیت قانون مبتنی بود و پس از سقوط سی جبار ظهور کرد تخفیف نیافت.»<sup>۲۴</sup>

(۲۳) ژوکودیدس دفترهای ششم و هفتم تاریخش را وقف شرح ماجرای این لشکرکشی کرده و همچنان مهمترین منبع اطلاعات ماست. در 27-6.8 شرح مناقشات آنتیان و گفتارهای آکیبیادس (نماینده موافقان) و نیکاس (نماینده مخالفان) آمده است. اکنون نمی‌توانم از حد اشارتی کلی به این موضوع فراتر بروم که سمپوزوم، شاهکار یتای افلاطون و بزرگترین شاهکار متون تاریخ زبان یونانی که غالب مفسران و خوانندگان از پسرینه سیاسی آن غفلت می‌کنند و به جزوهای جالب و خواندنی درباره عشق [کذا فی اقولهم!] تقلیل می‌دهند، اثری است که باید با ارجاع مستقیم به این لشکرکشی خواند و تأویل کرد. تفصیل بحث را باید به وقت دیگر وا گذاشت.

(۲۴) Martin Ostwald, *From Popular Sovereignty to the Sovereignty of Law* (California U.P. 1986) 343.

پس خلاصه کلام اینکه تاریخ نمائشی پولیتیا در قلب دوره گسسته‌ها و فروپاشیهای بسیار شدید سیاسی جا گرفته؛ در هنگامه‌ای که یک سلسله شکست و اضطراب و تهمت موجد اولاً این احساس فراگیر که نهادهای سیاسی موجود خوب کار نمی‌کنند و ثانیاً مباحثه همگانی نامرسمی شده که مسائل بنیادی درباره چگونگی انتظام امور سیاسی یا همگانی در آن بناگاه مورد توجه فوری و ضروری قرار گرفته بود. و یگانه کلمه محور این مباحث همانا پولیتیا بود.

رساله‌ای هست به نام پولیتای آتی که گویا در حدود سال ۴۲۵ ق م منتشر شده باشد و در انگلیسی معمولاً *The Constitution of the Athenians* می‌نامندش. روزگاری مصنفش را کسنوفون می‌دانستند اما حال اعتبار این انتساب نزد عموم از بین رفته و مصنف گننام این رساله را the Old Oligarch [یعنی الیگارک کهنه‌پرست] می‌نامند.<sup>۲۵</sup>

ارسطو [یا به عبارت دقیقتر یکی از شاگردان وی] نیز رساله‌ای با همین عنوان پولیتای آتی منتشر کرده است که در انگلیسی معمولاً *The Athenian Constitution* می‌نامندش. این اثر که سالها بعد از انتشار پولیتیا تصنیف شده از مهمترین منابع اطلاعات ما درباره تاریخ سیاسی آتن و شامل شرح مفصل دو کودتای الیگارکها در سالهای ۴۱۱ و ۴۰۴ ق م است.

(۲۵) عزت‌الله فولادوند the Old Oligarch را در جامعه باز و دشمنان آن به «الیگارک‌پر» ترجمه کرده و این غلط است. ما نمی‌دانیم نویسنده کیست، چه رسد به اینکه بگوئیم پیر بود یا جوان یا میانسال. معادل صحیح «الیگارک کهنه‌پرست» است. نویسنده گننام پولیتای آتی را چنین نامیده‌اند چون خطابش به کسانی است که اتونومیا (εὐνομία) می‌خواهند (مثلاً نک I.9). سابقه استعمال اتونومیا به حماسه‌های هومری برمی‌گردد (مثلاً در اودیسه 17.487) و مسلحاً یعنی پولیس یا حکومتی که نوموسها یا قانونهای خوب دارد و لذا خوب اداره می‌شود. مثلاً سقراط در هیپیا بزرگ 283E9 می‌گوید «ولی بیشک لا کدایمون را اقلأ خوب اداره می‌کنند [εὐνομός]». نوموس خوب از نظر یونانی یعنی نوموس منعطف و جامعی که برغم تغییر شرایط مستلزم تغییر نباشد. لا کدایمونیان که حکومتشان نظام سیاسی محبوب الیگارک کهنه‌پرست است، مفتخر بودند که نوموسپایشان از زمان لوکورگس عوض نشده و در آن زمان می‌گفتند که قدمت آنها حدود هشتصد سال است. مصنف گننام ما طرفدار این قبیل ارزشهای قدیم و به عبارت بهتر، کهنه‌پرست است. کالینکا اتونومیا را به gesetzlicher Wohlordnung یا «نظام حقوقاً خوب» که معادل بسیار دقیقی است ترجمه کرده و درباره آن نوشته که

Das erbauliche [...] Bild der εὐνομία [...] kam einem Herzensbedürfnis der oligarchischen Hörer oder Leser entgegen. Um von Athens verwerflichen κακονομία dahin zu gelangen, bedient sich der Verfasser des äußerlichen Übergangs εἰ δ' εὐνομίαν ζητεῖς.

• Ernst Kalinka, *Die pseudoxenophontische ΑΘΗΝΑΙΩΝ ΠΟΛΙΤΕΙΑ* (Teubner 1913) 119 نک

اثر دیگری هم از واپسین دهه سده پنجم باقی مانده است که گویا قطعاتی از یک سخنرانی باشد و درباره پولاتیا [On the Constitution] (Περὶ πολιτεία) نام دارد.<sup>۲۶</sup> مصنفش را معمولاً شخصی به نام هرودس [Herodes] (Ἡρώδης) دانسته‌اند اما دستکم یک پژوهنده مصنف درباره پولاتیا را کریتیاس دانسته است<sup>۲۷</sup> که اگر انتساب صحیحی باشد برای ما اهمیت علیحده دارد زیرا کریتیاس دائی پریک‌ته، مادر افلاطون و گلاؤکن و آدیمانتوس بود<sup>۲۸</sup> و (اگر مثل من به صحت این فرض قائلید که سخن سقراط در سرآغاز دیالوگ تیمائس درباره گفتگوهای دیروزش اشارتی به گفتگوهای پولاتیا است پس) کریتیاس از کسانی بوده که سقراط گفتگوهای پولاتیا را برایشان روایت کرده است.

## VI

در ۱۹۶۲ که نزد ان بلوم پولاتیا می‌خواندم هنوز ترجمه‌اش منتشر نشده بود<sup>۲۹</sup> اما او از برخی بخشهای این ترجمه کپی می‌گرفت و به دانشجویان حاضر در سمینار کوچکش می‌داد. یادم هست که وقتی در جلسه اول داشت کپیهای ترجمه دکتريکم را پخش می‌کرد، حرفی زد در این مایه‌ها: «مترجم خوب حتماً باید یا فوق‌العاده باهوش باشد یا ابله تمام و کمال. مترجم فوق‌العاده باهوش هر دو زبان [مبدأ و مقصد] را بتامی می‌فهمد و نیت مؤلف را هم دقیقاً می‌فهمد و بنابراین قادر است دقیقاً کلماتی را بیابد که آنچه مؤلف در زبان مبدأ قصد بیانش را داشته است در زبان مقصد بتامی بیان کنند. ابله تمام و کمال درست مثل ماشین ترجمه می‌کند و فلان کلمه زبان مبدأ را همیشه به یک معادل در زبان مقصد برمی‌گرداند.

<sup>(۲۶)</sup> پژوهندگانی مانند انگلبرت درروپ (Engelbert Drerup) سال تصنیف درباره پولاتیا را ۴۰۴ می‌دانند.

ویراستهای متعدد از این اثر کوچک هست و نوترینشان که با ترجمه و حواشی و تعلیقات مفصل در پادوا

(ایتالیا) چاپ شده این است: Giuseppe Mariotta, [Herodou]: Peri politeias (Sargon 2006).

<sup>(۲۷)</sup> مقصود ه. ت. وید-گری (Henry Theodore Wade-Gery, 1888-1972) است؛ مقاله معروف «کریتیاس

و هرودس» او ابتدا در مجله *Classical Quarterly* و بعدها جزو منتخب مقالاتش چاپ شد. رک

Kritias and Herodes, *CQ* 39 (1945) 19-33; rep. in *Essays in Greek History* (Blackwell 1958) 271-292.

<sup>(۲۸)</sup> متن کمی تصحیح شده. کریتیاس کالائسُخروس دائی خارمیدس و پریک‌ته بود نه دائی افلاطون و برادرانش.

ضمناً نباید او را که از شخصیت‌های خارمیدس است، مثل فلچر با کریتیاس لئائیدس که از شخصیت‌های تیمائس و

سخنگوی اصلی کریتیاس است، یکی دانست. نک Debra Nails, *The People of Plato* (Hackett 2002) 106-113.

<sup>(۲۹)</sup> ویراست اول این ترجمه در ۱۹۶۸ چاپ شد و ویراست دوم در ۱۹۹۱؛ نک ح ۳.

بدبختانه اکثر مترجمان نه فوق‌العاده باهوشند و نه یکسره ابله و لذا در ترجمه‌هایشان مترجم بیشتر از مؤلف حاضر است.» در یک کلام محال است آدم چیزی را ترجمه [translation] کند و گرفتار تفسیر [interpretation] نشود و راستی در یونانی hermeneia [ἑρμηνεία] که کلمه هرمنوتیک [hermeneutics] از آن مشتق شده است، هم یعنی ترجمه و هم یعنی تفسیر و هم یعنی فهم. اما معضل ترجمه پولاتیا موجد بجهائی فلسفی است که با بجهائی فلسفی درباره کلیت کار ترجمه یکی نیست.

گفته‌اند که پولاتیا ترجمه‌ناشدنی است زیرا هیچ کلمه انگلیسی [و البته فارسی] معادل دقیقش نیست. نبود معادل دقیق رایجترین مشکل مترجمان است و واقعیت میزان رواج و فراگیریش البته دلالت بر این ندارد که مشکل از حیث فلسفی شایان توجه نیست. فقدان معادل دقیق در زبانهای مختلف موجب شده تا مثلاً درباره این موضوع بجهائی معتناهی شود که فرق زبانها چقدر ناشی از فرق طرق تفکر است که در کردارهای زبانی یا فرهنگی متجسم می‌شوند. این بجهائی در حالت افراطی به نسبیگرایی زبانی یا فرهنگی یا تاریخی منتهی شده و فرق لغات مطابق این نسبیگرایی نهایتاً اصلاح‌نشده‌ای است و ما مانده‌ایم و آگاهی از این فرق لغات و محدودیت [زبان].

اما نسبیگرایی یگانه راه ممکن نیست. نبود معادل گاه صرفاً شرایطی را می‌پوشاند تا زبانها واژگانی را از یکدیگر وام بگیرند. مثلاً ساتی (sati [सती] یا suttee) لغتی سانسکریت است و شاید اصلاً به معنی «زن عقیف و پاکدامن» بوده و حال یعنی عمل قربان شدن خودخواسته بیوه در مراسم سوزاندن جسد شوهرش. این عمل به چشم انگلیسی‌زبانانی که نخستین بار شاهدش بودند غریب و نفرت‌انگیز آمد و یقیناً در انگلیسی لغتی معادلش نبود و لذا این زبان صرفاً لغت سانسکریت را جزو مجموعه لغاتش کرد [و البته با املائی suttee تا تلفظش در انگلیسی عین تلفظ اصلیش در سانسکریت باشد].

پس اینهاست دو شقی که مترجمان هنگام ترجمه آن دسته از کلمات زبان مبدأ که به چشم اهل زبان مقصد غریب می‌نمایند برمی‌گزینند: جایگزینی تعریفی موضح برای کلمه اصلی [یا همان روش شرح الاسم] یا حفظ کلمه اصلی و ارائه توضیحی در پانویس.

قول به اینکه ترجمه پولاتیا به این دلیل مشکل است که نهاد مدلولش برای انگلیسی‌زبانان اساساً غریب است اگر مطلقاً غلط هم نباشد گمراه‌کننده است. راست است که ما چیزی که دقیقاً معادل پولیس باشد نداریم و راست است که City-State [دولت‌شهر] معادل مناسب پولیس

نیست<sup>۳۰</sup> و راست است که citizenship و constitution برغم اینکه ساهاست استعمالشان می کنند، معادلهای مناسبی برای پولیتیا نیستند. اینها همه راست است اما این هم راست است که پیشتر: مینه نهادی پولیتیا از آن ماست و به هیچ وجه برایمان غریب نیست و زبان روزمره ما لابلاب از کلماتی است که از همان چشمه زبانی که به پولیتیا حیات بخشیده، روان شده اند. در چنین عرصه ای است که مفاد فلسفی معضل ترجمه عنوان اصلی جمهوری افلاطون را می یابیم.

زیرا حقیقت این است که ما نمی توانیم بجد در تعریف پولیتیا بکوشیم مگر اینکه یا از کلمه های مانند politics که ربط واضحی به پولیتیا دارد یا لغتی مشتق از معادلهای لاتین یا ژرمانیک استفاده کنیم (مانند citizenship که از معادل لاتین پولیس [یعنی civitatem] مشتق شده یا bourgeois [بورژوا، شهرنشین] که از کلمه ژرمانیک Burg به معنی شهر مشتق شده و جالب اینکه متضمن معنای در، ارگ، قلعه که ربطش را به پولیس و کیویتام ملاحظه کردیم هم هست). به این کلمات انگلیسی التفات کنید:

- α. CITIZEN, CITIZENSHIP.
- β. CIVIL, CIVILIZED, CIVILIZATION, CIVIC, CIVICS, CIVIL SERVANT, CIVIL RIGHTS, CIVILIAN, CIVIL LAW, CIVILITY, CIVIL LIBERTIES, CIVIL WAR.
- γ. POLITY, POLITICIAN, POLITICS, POLICE, POLICY, POLITIC, POLITICAL.

[که معادل فارسی آنها کجا پیش اینهاست: (α) شهروند، شهروندی. (β) مدنی/سیاسی، متمدن، تمدن، مدنی، تعلیمات مدنی، مستخدم کشوری، حقوق مدنی/حقوق عرفی، غیر نظامی، قانون مدنی، نزاکت، آزادیهای اساسی شهروندی، جنگ داخلی. (γ) سیاست، سیاستمدار، علم سیاست، پلیس، مثنی سیاسی، سیاست، سیاسی.]

فقط یک جنبه پولیتیا در این کلمات مفقود است و آن City است که جنبه بیگانه ای نیست و به یک معنا واضحتر از همه هم هست.

ترجمه پولیتیا به این دلیل دشوار نیست که از حیث نهادی برایمان غریب است؛ عکسش صحیح است: ترجمه پولیتیا کار دشواری است چون این کلمه بسیار آشنا و بسیار خودمانی است و در اعماق روحمان جای دارد. ترجمه پولیتیا کار دشواری است زیرا کوشش برای انجام این کار وادارمان می کند با این حقیقت مواجه شویم که خودمان را نمی شناسیم. و پیشک هدف راستین فلسفه سقراطی همین مواجهه است.

<sup>(30)</sup> Ian Morris, *The Early Polis as City and State*, in *City and Country in the Ancient World*, ed. J. Rich & A. Wallace-Hadrill (Routledge 1991) 25–59 at 25: "... the conventional translation of polis as 'city-state'. Classicists regularly point out that this is a poor translation, but few bother to ask themselves why."

حال شاید برسید که طرح این ملاحظات در خصوص دشواری ترجمه انگلیسی پولیتیا چه ربطی به نیت افلاطون دارد؛ آخر او احتمالاً دیالوگهایش را به قصد طرح نکته‌های فلسفی که خوانندگان معاصرش اصلاً نمی‌شناختند و فقط برای اهل زبانی فهمیدنی است که در زمان وی اصلاً وجود نداشته که نوشته. اما واقعیت وجود رابطه بین ترجمه و تفسیر موجب می‌شود بدانیم که طرح این نکته براساسی موقوف به تفسیر درون‌زبانی [interlinguistic] نیست. دستکم معاصران افلاطون نیز به اندازه ما دچار بودند به فراموشی خودخواسته ماهیت پولیس که بهرحال در زبانمان رخنه کرده است و گواهِش هم استعمال پاتریوس پولیتیا به معنای کنستیتوسیون گذشتگان است؛ این عبارت نیز مانند پولیس و پولیتس بخش عمده‌ای از وضوح معنایی خود را برای معاصران افلاطون از دست داده بود. گواه دیگرمان برای اثبات اینکه پولیتیا از همان روزگاران باستان کلمه مشکلسازی بوده کتاب سیاست ارسطوست. او [فی‌المثل در 1279A] هم هرگونه شکل ممکن سازمان حکومتی را پولیتیا می‌نامد و هم آن شکل خاص سازمان حکومتی را که به نظرش بهترین شکل است.<sup>۳۱</sup>

(۳۱) ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت [۱۳۴۹۲] (اشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۷۱) ۱۱۹: «و اما [پولیتیا یا] حکومتی که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود [politeutai]، دارای همان نامی است که عنوان مشترک همه انواع [پولیتیا یا] حکومت است، یعنی [پولیتیا یا] پولیتی (جمهوری)». این وحدت لفظ که در ترجمه‌های رگم و بارکر - مراجع اصلی عنایت - پیداست و بر آن تأکید شده، در ترجمه او پیدا نیست. جمله منقول ترجمه 1279A37-39 بود. در همین صفحه و چند خط بالاتر (1279A25-27) ارسطو نوشته که «پولیتیا و پولیتوما (πολίτευμα) politeuma یعنی هیئت حکمران و می‌شود پرو رگم به government یا پرو بارکر به civic body ترجمه کردش] به یک معنی است و پولیتوما صاحب اقتدار<sup>[\*]</sup> در هر پولیسی است و صاحب اقتدار ضرورت یا یکی است یا معدودی یا کثیری و هرگاه آن یکی یا معدودی یا کثیری برای صلاح همگانی فرمان برانند، این پولیتیاها ضرورت پولیتیاها درستی است» و الخ. ترجمه عنایت: «تا حدودی که مملکت به همان معنای دولت باشد و دولت نیز برترین قدرت را در کشور اعمال کند، خواه به دست یک تن و خواه به دست گروهی از مردم یا اکثر مردم، هرگاه آن یک تن یا گروه یا اکثریت در پی صلاح همه مردم باشد، حکومت از انواع درست است.» اینجا درباره ترجمه پولیتوما به دولت و پولیس به کشور و استعمال لفظ مردم بجای نمی‌کنم اما پیداست که پولیتیا در یک صفحه بی هیچ منطقی روشنی یک بار به مملکت و بار دیگر به حکومت ترجمه شده است. این جملات هم خواندنی است و ثمونه علی لیوالساری ارسطو: [...] با آغاز از تعریف ارسطویی پولیتیا در کتاب سیاست نشان می‌دهم که هر جامعه مدنی مشروع یا هر دولت قانون‌بنیاد تا آنجا که مصلحت عمومی و خیر مشترک را در نظر دارد ناگزیر شکل جمهوری به خود می‌گیرد. چنین است معنای همانگویی ارسطو: پولیتیا پولیتیا است (جامعه مدنی مشروع یک جمهوری است). [...] معنای این همانگویی چیست و ارسطو چه می‌خواهد بگوید؟ منظور بسادگی این است: هنگامی که صاحب عنوان حکومت نه یک تن (پادشاه) و نه شمار محدودی از بهترینان

مترجم می‌پرسد «معنی الف چیست؟» یا «الف چه هست؟» و در اینجا الف لغتی خارجی است. سقراط می‌پرسد «معنی الف چیست؟» یا «الف چه هست؟» و در اینجا الف لغتی عام مثل عدالت یا شجاعت یا حکمت یا دیانت است.

قول به اینکه پرسش پیش روی مترجم شبیه پرسشی است که سقراط پیش روی مخاطبش می‌نهد شاید در ابتدا نامأنوس بنماید. آخر توجه مترجم به کلماتی است که برای خودش غریب و برای مخاطبانش غریب‌ترند و مفهوم ساختن این کلمات برای ایشان از طریق برگرداندن آنها به لغات و عباراتی که برای اینان آشناست رسالت اوست و سقراط از مخاطبانش می‌خواهد کلماتی را که برایشان از قبل آشناست و طبق عادت بارها استعمال کرده‌اند، تعریف کنند. اما پیامد پرسش سقراط این است که آن کلمات یکباره به چشم مخاطبانش غریب می‌نمایند، درست مثل کلماتی که معنایشان را درست نمی‌فهمند. پس در مواجهه با پرسشهای سقراطی در وضعی شبیه مترجم قرار می‌گیریم، با این فرق که کلمات غریب این بار متعلق به زبان خود ماست نه زبانی بیگانه.



(اشراف) بلکه شمار بسیار یا دستکم شمار پذیرفتنی از کسان (مردم) باشد خیر مشترک و سازمان سیاسی جامعه بهتر تضمین می‌شود و آسانتر به هدف خود می‌رسد. (بلاندین کریژل، درسنامه‌های فلسفه سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی و اندیشه ۱۳۸۰، ۵۶-۵۷ و ۶۱).

[\*] معادل اقتدار را بناچار برگزیدیم و خواسته‌ام که در این قول دال بر فرمانروائی باشد نه مرجعیت. یا بهتر است اینطور بگویم: *kurion* (kurion) که اینجا به اقتدار ترجمه کردم، در سیاست و سایر مکتوبات ارسطو و جمیع آثار معاصران و پیشینیانش ابدأ دال بر آن پدیده سیاسی نیست که نخستین بار رومیان در دوره جمهوری ابداع کردند و *auctoritas* نامیدند و بصراحت گفتند که سنا محل ظهور آن است و در قداش همۀ فضای عمومی را *potestas* [= قدرت] ناپود خواهد کرد و قانون جنگل حاکم و جباریت ظاهر خواهد شد. *auctoritas* که در انگلیسی به *authority* و در آلمانی به *Autorität* ترجمه می‌کنند و ما در فارسی به مرجعیت و اقتدار ترجمه و پیرو فرانسویان اُتوریتیه تلفظ می‌کنیم، در زبان سیاسی یونانیان باستان هیچ معادلی ندارد. اینجا گزیری از اینجا نیست. عجالتاً نک کاسیوس دیون، تاریخ روم 55.3.4 (که ناتوان از یافتن معادلی یونانی برای *auctoritas* سرانجام به حرفنویسی رضا می‌دهد و می‌نویسد *ἀυκτώριτας*) و بندهای ۱۶۴ تا ۱۷۳ ویراست یکم نخستین علم جدید [*Scienza nuova prima*] جامباتیستا ویکو و این دو مقاله کلاسیک:

Hannah Arendt, *What Was Authority?*, in *Authority*, ed. C. J. Friedrich (Harvard U.P. 1958); Leonard Krieger, *The Idea of Authority in the West*, *American Historical Review* 82 (1977) 249-70.

• برای دیدگاه مخالفان مثلاً نک Trevor Saunders, *Aristotle: Politics. Books I-II* (Clarendon, 1995) 55